

مواد لازم برای شروع نقاشی

اسم من زهراترانه است و به صورت خودآموز نقاشی و تصویرگری انجام میدم. اگر بعد از خوندن این یادداشت احساس کردید که نقد یا صحبتی درباره ی مطالبش دارید میتونید از طریق ایمیل با من در ارتباط باشید:

bnvbhfk@gmail.com

zahrataraneh

مطالعه ی آناتومی، کشف فانتزی، خلق شخصیت

خودآموز بودن یعنی یادگرفتن اصول، بدون طی کردن مراحل آکادمیک یا داشتن استاد راهنما. خودآموز یعنی آزمون و خطای مداوم و الهام گرفتن از تمام چیز هایی که در اطراف ما وجود داره. فردی که به طور خودآموز کار هنری انجام میده، منابع مورد نیاز رو به تنهایی پیدا میکنه. منابعی که ممکنه کتاب یا منبع شناخته شده و دست اولی نباشن.

ارزشمند ترین و الهام بخش ترین منبع برای من، چیزی بود که بعد ها فهمیدم بهش تغزل گفته میشه. فکر میکنم که تغزل جایی درست بین قوانین و روزمره در جریانه. روزمره مثل مکعب های یک بلوک کنار هم قرار میگیره. به نظر میاد ما رو اسیر کرده. قوائدی رو برای ما میتراشن و گاها خودمون اسیرشون میشیم. به نظر میرسه که باید برای رسیدن به هر چیزی روش خاصی رو طی کرد و اجبارا مرحله های خسته کننده ای رو پشت سر گذاشت. تغزل به نظرم فضای خالی بین این بلوک هاست.

فکر میکنم که تغزل مهم ترین بخش و جوهر به وجود اومدن کار هنریه. در شعر، موسیقی و نقاشی، تئوری های مشترکی رو میشه پیدا کرد. برای فردی که از این رشته های هنری فاصله ی زیادی داره، شرط پرداختن ممکنه یادگرفتن این تئوری ها باشه. با این که حقیقت ماجرا چیزی فراتر از طی کردن تئوری ها و ثبت شدن ذره ذره ی اونها در ذهن ماست.

تغزل میتونه کشش عمیقی باشه که قبل از پرداختن به تئوری ها درون خودمون احساس میکنیم و به ما جرات میده تا به فعالیت هنری بپردازیم. زمانی که بدون در نظر گرفتن واکنش دیگران یا درک ایرادات تئوریک، کار هنری رو خلق کنی و اون رو در معرض نمایش قرار بدی.

تغزل میتونه مراجعه به جوهر درونی ما و مجموعه ی تجارب و احساسات ما در جریان زندگی روزمره است که لا به لای بلوک ها مخفی مونده و حالا علاقه ی زیادی داره تا بروز پیدا کنه. شاید به خاطر همین باشه که از هنر به

عنوان وسیله ی خلاص شدن از فشار ها و ناراحتی های روانی استفاده میشه.

تغزل مثل غبار های بی استفاده و فراموش شده است که به طور پیش فرض اون ها رو بنفش و ارغوانی در نظر میگیریم. زمانی که بلوک ها و اجبار ها و تئوری ها از بین برن، چیزی جز غبار باقی نمی مونه. رنگ های ارغوانی بعد از مدتی شما رو ترغیب میکنن تا به تخیلتون مراجعه کنید و دست به آفرینش بزنید. تا به حال به رنگ ارغوانی و طیف های بنفش خیره شدید؟ از اون ها برای نقاشی یا کار هنری استفاده کردید؟ این حس که وقتشه بدون آوردن هیچ بهونه ای دست به خلاقیت جدیدی بزنید، درست نیروی تغزله که جوهر هنر رو به حرکت در میاره.

پس این عجیب نیست که فردی به صورت خودآموز دست به کار هنری بزنه و در رشته ی خودش به مهارت برسه. خیره شدن به رنگ ارغوانی یعنی فکر کردن، آموختن و کنجکاو شدن. مهم ترین منبعی که از طرف رنگ ارغوانی به شما توصیه میشه، مراجعه به تخیلات و افکار انتزاعی شماست.

هنرمندان بنا بر مهارت و علاقه ی خودشون، متریال خاصی رو انتخاب میکنن. فکر میکنم که هر یک از این ابزار ها، بخشی از ویژگی های غبار، تغزل یا ماده ی ارغوانی رو تداعی میکنه. به عنوان فردی که رنگ ها رو به عنوان متریال اصلی خودش انتخاب کرده، میتونم بگم که رنگ ها نمیتونن همزمان بو و صدای غبار های ارغوانی رو تداعی کنن. با این حال زمان

طولانی و ذهن وسیعی لازمه تا بتونیم همین قابلیت های رنگ رو یاد بگیریم.

در عالم تغزل، چیزی به اسم خط وجود نداره و خطوط جدای از رنگ ها مطالعه نمیشن. خطوط هم نوعی از حرکت و رویش رنگ ها هستن. اوهام به واقعیت تبدیل میشن بدون این که در ابتدا اسم یا ویژگی منحصر به فردی براشون در نظر گرفته بشه. اشیا و اجسام و خطوط در عالم تغزل یا اون چه که در فلسفه مثل شناخته شده، هیچ اسم و رسم خاصی ندارن و صرفا وجود دارن. تئوری و داستانی برای ترسیمشون تعریف نشده و تنها راه آوردنشون به دنیای نقاشی، تجسم اون ها از بین تاریکی و سیاهی و پوچی مطلقه.

درباره ی خودآموز بودن و منابع مختلفی که یک هنرمند بهش مراجعه میکنه، نکته ی مهم تری وجود داره که فرد رو ترغیب میکنه تا بهترین منبع رو بدون در نظر گرفتن شیوه های معمول و پیشنهادی انتخاب کنه. یک هنرمند خودآموز بیشتر از هر چیز نیاز داره تا نگاهی نقادانه به منابع و پیشنهادات داشته باشه. زمانی که یه هنرمند آکادمیک باشید، منابع توسط استاد به شما معرفی میشن. تمام ترم ذهنتون درگیر همون منابع است و شاید خیلی کم نیاز باشه تا به منابع دیگه مراجعه کنید. در هر صورت سرنخی وجود داره که شما به سمت منابع بهتر سوق بده. اما خودآموز یعنی بدون هیچ سرنخی علاقه مندی تا یک رشته رو شروع کنی. چیزی توی ذهنت هست که شورانگیز به نظر میرسه. چیزی که باید خلق بشه اما

نمیدونی دقیقا اسمش چیه. اسم وسایلی که نیاز داری چیه و در نهایت مخاطبت چه افرادی هستن. در حالی که هنرمند آکادمیک به مرور به همه ی این موارد تسلط پیدا میکنه.

فرد خودآموز، بیشتر از هر چیز، با تجربیات و احساساتی طرفه که از دیگران به ارث برده. فکر میکنم که انسان ها یکی از قوی ترین منابع الهام بخش هستن. هنرمند خودآموز سعی میکنه استادش رو در همه ی افرادی که با اونها برخورد داره جست و جو کنه. این یک تجربه ی وسیع تره که فرد رو ترغیب میکنه تا ویژگی های مثبت و منفی و دیدگاه افراد رو تحلیل کنه و چیزی که توی هنر براش مهمه رو پیدا کنه. این روند میتونه در طولانی مدت بسیار با کیفیت تر از اقتدا به اساتید، تاثیر خودش رو نشون بده. در حالت استاد و شاگردی، برای شاگرد بسیار سخته که ویژگی های منفی یا نقاط ضعف شیوه ی تدریس رو تشخیص بده. اما در حالت خودآموز، فرد با اعتماد به نفس بیشتری، به نقد منابع الهام بخشش می پردازه. آزمون و خطا به مرور از فرد خود آموز، یک استاد جدید درست میکنه که شیوه ی خودش رو به دیگران تحمیل نمیکنه. چون میدونه که به خاطر دانسته هاش مدرک رسمی نداره و هیچ وقت نمیشه به طور قطعی شیوه ای رو برای آموزش، صحیح دونست. فرد خودآموز به خاطر آزمون و خطای زیاد ممکنه متوجه بشه که روش های بسیار زیادی برای یادگیری تئوری ها و اصول و فروع کار هنری وجود داره.

فرد خودآموز احساسات متفاوتی رو در روند تولید کار هنری تجربه میکنه. به طور مثال در طولانی مدت ممکنه که با اعتماد به نفس بیشتری کارش رو ارائه بده. فرد خود آموز میدونه که استادی در کار نیست که به خاطر صلاح یا سخت گیری، کارش رو زیر سوال ببره. فرد خود آموز کمتر در معرض مقایسه قرار میگیره. اون تئوری هایی که درک میکنه رو همزمان عملی میکنه. متوجه ضعف ها نیست چون هنوز ضعف ها رو نشناخته. این عدم شناخت باعث میشه تا با اعتماد به نفس بیشتری، کار هنری رو در معرض نگاه دیگران، از هر قشری قرار بده. این فرد میتونه از تشویق و تحسین دیگران تا جای ممکن لذت ببره. بدون این که با خودش فکر کنه که فاصله ی زیادی تا تبدیل شدن به یک حرفه ای مونده و چقدر ضعف ها واضح و شدید هستن.

زمانی که اسم نقاشی آناتومی به گوشم میخورد، اول از همه شمایل یک انسان توی ذهنم ظاهر میشد که باید با همه ی جزئیاتش ترسیم میشد. حالا چه به صورت طراحی و استفاده از خطوط، چه با استفاده از رنگ ها و قلمو. و خب چیزی که درباره اش مطمئن بودم این بود که آناتومی رو در حد چند تا خط و یه دایره به عنوان کله ی آدمیزاد میتونستم اجرا کنم.

زمانی بود که نقاشی صرفا راهی بود تا بتونم یه تخلیه ی روانی داشته باشم یا آرزوهام رو نقاشی کنم. اگر ادمکی میکشیدم بی هویت بود، چهره ای نداشت و تناسبی بین اعضای بدنش حس نمیشد. شبیه یه عروسک بود که

خیال پردازی میکرد. گاهی یه عکس یا یک آدم واقعی رو صرفا برای این که تجسمی سه بعدی از فرم بدن توی ذهنم باشه، به عنوان مدل انتخاب میکردم.

فکر میکنم ساده ترین توضیح درباره ی آناتومی اینه؛ بدن یه موجود زنده شبیه یه + کنشگره. یا یک صلیب. همون طور که توی طراحی اناتومی غالبا از این فرم برای شروع استفاده میشه. این مدل فقط مخصوص آدم ها هم نیست و اناتومی خیلی از موجودات زنده رو هم میشه با این روش تقسیم کرد.

آناتومی انسان پیچیده است ولی توی بیشتر کتابای طراحی، غالبا از بدن انسان شروع میشه. حداقلش اینه که شما به وفور میتونید کتابایی رو پیدا کنید که نقاشی از آناتومی بدن انسان رو از مبتدی تا حرفه ای اموزش بده. برای همین فکر میکنم مطالعه ی اناتومی رو بهتره از بدن های ساده تر مثل برخی حیوانات و پرندگان شروع کرد. به نظرم حرفه ای شدن توی طراحی آناتومی به این وابسته است که ذهن فرد چقدر میتونه حالات مختلف بدن یه موجود زنده رو تجسم و ترسیم کنه و کم کم وابستگیش به مدل رو به حداقل برسونه.

درباره ی برداشت نقاش از اناتومی یا اصطلاحا استایل کار هم فکر میکنم هر نقاشی بسته به احساس و سبکی که بهش تمایل داره، آناتومی رو ترسیم میکنه. نقاش ممکنه دنبال القای یک حس و تجربه و برداشت متفاوت از

بدن انسان و حیوانات باشه. در این حالت ممکنه بعضی خطوط رو تغییر بده، بعضی اندام ها رو از بین ببره و برخی رو اغراق آمیز نشون بده.

من هم دوست دارم آدم ها رو تا جای ممکن فارغ از چیزایی که بهشون هویت فیزیکی و نژادی خاصی میده نقاشی کنم. و به جاش المان های انتزاعی رو به نقاشی اضافه کنم. فکر میکنم که هرچقدر هم جامعه گریز باشیم در نهایت با انسان ها ارتباط داریم. هیچ آدمی کامل و بی آزار نیست. ولی میتونیم با گوش دادن به حرفاشون یا توجه به کارها و آرزو ها و احساساتشون، خوبی هایی رو پیدا کنیم. غالبا بدبین هستم و حس میکنم که همه قصد مسخره کردنم رو دارن یا میخوان بهم آزار برسونن. ولی این حس فقط وقتی به وجود میاد که ازشون فاصله میگیرم و از دور فقط قضاوتشون میکنم و بدی هاشون رو می بینم. و این کار فقط باعث ناراحتی خودم میشه. بدون هیچ فایده ای و بدون هیچ ایده ای مدت ها میگذره. فکر میکنم برای این که بتونم نقاشی های بهتری بکشم بهتره دنبال آدم هایی بگردم که خوبی های بیشتری دارن.

غالبا فکر میکردم که دیدن اجرای زنده یا حرکات دست نقاش، میتونه به اندازه ی کافی مفید باشه، اما مراجعه به منابع مختلف و مرور تجربیاتی که به خاطر مطالعه یا نوشتن در ذهنم ایجاد شده، همه ی پیش فرض ها رو عوض کرد.

فکر میکنم بهترین رویه درباره ی نقاشی همینه که باور داشته باشیم به تعداد همه ی ادم هایی که نقاشی میکشن، راه های مختلفی برای طراحی و نقاشی وجود داره. پس مسیر هایی که برای طراحی ارائه میشن، صرفا مسیری هست که گوینده ازشون گذشته و هیچ قانونی وجود نداره که تمام طراحا باید از یه مسیر واحد بگذرن.

از یک مداد ساده شروع کنید. مداد در شکل کلاسیکش و نه مداد های مکانیکی یا خودکار یا هر چیز دیگه. مداد های معمولی این قابلیت رو دارن که بافت های متفاوت تری خلق کنن.

سوژه ی مورد نظر رو میتونید توی ذهنتون تصور کنید یا به یک عکس یا مدل زنده متوسل شید. ذهن ما شاید نتونه تمام جزئیات و ابعاد رو به طور کامل ثبت کنه اما فکر میکنم که به مرور اگر واقعا به قدرت تجسم فضایی اعتقاد داشته باشید، میتونید ذهنتون رو برای به خاطر سپردن یا تجسم مدل هایی با جزئیات بیشتر آماده کنید.

جسمی رو نقاشی کنید که بهش علاقه دارید. هیچ قانونی وجود نداره که از چهره ی خاص، افراد کهن سال یا آناتومی یک مرد ورزیده یا زن برهنه طراحی رو شروع کنید. به اون قسمت از ذهنتون توجه کنید که پیشنهاد ها و ایده هاش باعث میشه قلبتون تند تر بزنه و هر زمان که اراده کنید، انگیزه

ی کافی برای برداشتن قلم رو ایجاد کنه. پیشنهاد هایی که به خاطر ذوق درونی شما ایجاد میشه، غالبا جدید تر و جذاب تر از مدل ها و مسیر های رایج هستن که شاید صدها نفر اون ها رو ترسیم کرده باشن.

فکر میکنم استفاده از مدل های آماده حتی ریسک بیشتری دارن و شما رو ناخودآگاه، در معرض مقایسه ی بیشتری قرار میدن و این اتفاق ممکنه شما رو دلسرد کنه. توی کتابای طراحی، تمیز ترین و موفق ترین طرح رو به عنوان نمونه قرار میدن و خب فردی که به تازگی کار مطالعه و طراحی رو شروع کرده، ایده ای نداره که این طرح بعد از چند تا طرح ناموفق خلق شده. یک طراحی کامل، مجموعه ای از دانسته ها و تکنیک هاست، اما هر طرح شکست خورده به تنهایی ی دانسته ی جدید رو ایجاد میکنه. یک طرح کاملا موفق، نه میتونه دانسته های مختلف رو به طور تفکیک شده منتقل کنه و نه مسیر هایی که از هدف اصلی دور هستن رو مشخص کنه.

پس ما شکست نمی خوریم تا دوباره خودمون رو بازیابی کنیم و قدرتی پیدا کنیم که از صفر شروع کنیم و بالاخره موفق بشیم. ما هر بار فقط مسیر های جدید تری رو برای رسیدن به یک طراحی ایده آل، کشف میکنیم.

یکی از راه های تصور آناتومی به صورت ساده و فارغ از جزئیات، به دست آوردن یک سایه یا هاله ی کلی از اون جسم یا آناتومی هست. چشماتون رو ببندید و جسم مورد نظر رو توی فضای غبار آلود و مه گرفته تجسم کنید.

جایی پشت دود و ابر، تنها سایه ای از جسم رو مشاهده میکنید که به واسطه ی ابعاد و قامتش اطلاعات کمی از ظاهرش رو به شما منتقل میکنه.

به کاغذ نگاه کنید و هر چیزی که از سایه توی ذهنتون ثبت شده رو، روی کاغذ منتقل کنید. خب زمانی که با یه مداد معمولی مشغول طراحی هستیم، صفحه ی کاغذ رو احتمالا با فاصله ی ۲۰ تا ۳۰ سانت از چشمامون قرار دادیم و آناتومی هم در ابعادی ترسیم میشه که بدون حرکت مردمک چشم، به همه ی ابعاد و زوایاش تسلط کامل داشته باشیم. به طور تقریبی ۱۰ در ۱۰ سانتی متر یا حتی کمتر!

توی این مرحله مداد رو بدون تکلف خاصی و با هدف کشیدن خطوطی که چندان نیاز به کنترل ندارن توی دست بگیرید.

بیشتر ما به خاطر مدرسه و سیستم آموزشی، بیشتر از اون که با مداد طراحی کرده باشیم، نوشتن رو تجربه کردیم. زمان نوشتن، قلم رو صرفا در یک حالت میگیریم و تا آخر با همون حالت مینویسیم. این رویه میتونه دیدگاه ما نسبت به بقیه ی قابلیت های مداد رو محدود کنه. هر وسیله ای که بشه باهاش یه خط صاف رو ترسیم کرد، میتونه به شما برای تکمیل یک طراحی خوب کمک کنه. حالت های مختلف در دست گرفتن قلم رو پیدا کنید. به طور مثال مقایسه کنید که خطوطی که با پهنای مداد کشیده شده

، چقدر با خطوطی که با نوک تیز مداد کشیده شده متفاوت هستن. یا زمانی که یک سوم مداد رو در دست میگیرید، خطوط شما چه تفاوتی با زمانی دارن که مداد رو از یک دوم یا وسط مداد در دست می گیرید.

زمانی که مشغول نوشتن یا کشیدن خطوط ساده با مداد هستیم، انتهای مداد روی دستمون قرار میگیره. اما زمانی که سعی میکنیم از پهنای مداد، و کناره های مغز مداد استفاده کنیم، انگشت اشاره، روی مداد و بدنه ی مداد زیر دستمون قرار میگیره.

ما به واسطه ی آناتومی فوق العاده ی دست و ساختار مداد، قادر به خلق بی نهایت الگو ها و بافت های مختلف هستیم.

چالش مطالعه ی کتابای آموزش نقاشی

به عنوان یه فردی که علاقه داره هر روز چیزای جدیدی درباره ی نقاشی یاد بگیره و این کار رو خودآموز انجام میده، کتاب هم یکی از اون منابعی بوده که در کنار ویدیو و عکس، برای یادگیری هنر کمکم کرده. از طرفی بیشترین درگیریم با کتاب همین بوده که عکس ها چطور بهم کمک میکنن و مطالب چقدر اهمیت دارن؟ توی نوشتن یه کتاب اموزش نقاشی، عکس ها باید چطور انتخاب بشن تا بتونن به فردی که میخواد نقاشی یاد بگیره کمک

کنه؟ از طرفی من به عنوان یادگیرنده یا مخاطب، چطور باید با کتاب نقاشی برخورد کنم و اموزش ببینم؟

به طور خلاصه چطور باید کتابی که بیشتر به دردم میخوره رو پیدا کنم ؟

چیزی که به طور رایج توی کلاسای آموزش نقاشی میبینیم (من تا به حال کلاسای نقاشی شرکت نکردم و هر چی که دیدم اینترنتی بوده و از نقل قول های بقیه) اینطور هست که تا پایان دوره ی اموزشی، هنرجو یاد میگیره که طرح هایی مثل عکس های کتاب نقاشی رو اجرا کنه. درست مثل اون ها و در پایان فرد متوقف میشه. خب این به مسیری که کلاسای آموزشی پیش گرفتن هم مربوط میشه. بیشتر کلاسایی که میبینیم و رایجه، روی نقاشی رئال مانور میدن و هر چیزی از سایه روشن و نور و رنگ یاد داده میشه با هدف کشیدن یه تابلوی تا جای ممکنه رئاله. این چیزی که میگم توی کلاسای سطح شهر معمولا رایجه وگرنه درباره ی نحوه ی اموزش نقاشی توی دانشگاهای هنر اطلاع چندانی ندارم.

کتابای آموزش طراحی، مثل طراحی اناتومی و منظره و چهره و طبیعت بی جان، به شما یاد میدن که چطور عین واقعیت رو طراحی کنید. اما تموم کردن این کتابا تازه رسیدن به حد خنثی و عملا انجام دادن کاریه که پیش از این، خیلی ها از پسش بر اومدن و پشت سر گذاشتن. اینطوری بگم که

کتاب خوب کتابیه که بتونه الهام بخش باشه و کمک کنه که به شکلی متفاوت از متریالا استفاده کنید یا ایده هایی که دوست دارید روی بوم بفرستید رو توی ذهن غربال کنید.

اگر بخوایم روی مفاهیم کلیشه ی طراحی و نقاشی مانور بدیم، چیزایی مثل منظره پردازی ماهرانه و رئال یا طراحی آناتومی به شکلی که زمانی بیاد که بتونیم مثل پیکره ی واقعی ترسیم کنیم، احتمال این که سرخوردگی پیش بیاد یا تصمیم بگیریم که نقاشی رو کنار بذاریم خیلی خیلی زیاده. چه نقاشی رو برای خوشامد خودمون انجام بدیم چه به عنوان شغل باشه.

دنیا به سرعت داره تغییر میکنه و نقاشی D۳ فقط یکی از اون کارهاییه که میتونیم به لطف ابزارای خوب و با سرعتی بیشتر از گذشته انجام بدیم. راهیه که طی شده و منتهی به مقصد جدید نیست. اما کم نمیبینم افرادی که میگن به نقاشی علاقه دارن اما هدفشون صرفا کشیدن یه نقاشی رئاله. نه که نقاشی رئال نقاشی نباشه، اما دنیای نقاشی محدود به همین جریان و مسیر نیست. نقاشی و تصویرگری میتونه مثل هر صنعت یا هنری، تئوری های جدید و پیچیده و خاصی داشته باشه، چالش برانگیز بشه و خروجی های متفاوت و جالب و مفیدی داشته باشه.

پس قبل از خوندن کتابای نقاشی فکر کنید که دقیقا میخواید چیکار کنید و هدفتون از نقاشی چیه؟ دوست دارید چه احساسی رو بیان کنید؟ نقاشی رو با هدف رسیدن به پول انجام میدید یا میخواید چالش جدیدی رو صرفا برای اقناع حس کنجکاویتون انجام بدید؟

شاید احساس کنید که کتابای نقاشی گیج کننده هستن و حتی خوندن و کشیدن تک تک طرحاشون فایده ای نداشته. شاید حس کنید همه ی کتابای طراحی آناتومی مثل هم هستن و دارن حرفایی رو عینا تکرار میکنن. بین طرحاشون هم چندان تفاوتی وجود نداره. اگر این حس رو دارید به دنبال کتاب یا مطالبی باشید که براتون الهام بخش هستن. مجبور نیستید حین خوندن کتاب، طرحاشو عینا تکرار کنید. کتاب رو فارغ از هدف خودتون مطالعه کنید. فکر کنید که در حال خوندن تجربه ی یه نقاش دیگه از کشیدن آناتومی یا منظره پردازی یا خلق شخصیت های فانتزی و کمیک هستید. اگر نویسنده خوب عمل کرده باشه، میتونه با نوشته اش چیزایی که توی ذهنش گذشته رو منتقل کنه. حالا این مطالب میتونن برای شما الهام بخش باشن یا نباشن. هر چقدر از کتاب براتون الهام بخش بوده و باعث شده نگاهتون به نقاشی عوض بشه رو استفاده کنید.

قرار نیست این کتابا رو امتحان بدید یا بابت به خاطر سپردن یا نسپردن تئوری ها یا مطالبشون توبیخ یا تشویق بشید. ذهن شما حین خلق نقاشی چالش هایی رو تجربه میکنه. اگر شما توی این کتابا جوابی برای چالشتون پیدا کردید، مطمئن باشید که همون لحظه توی ذهنتون ثبت میشه. پس

شما قبل از خوندن کتاب یه نقاش هستید و قرار نیست که اون کتاب از شما یه نقاش بسازه. اجازه بدید که با متریال ها به چالش کشیده بشید و مسیر خودتون رو پیدا کنید. میبینید که حین نقاشی خواسته هاتون رو کشف میکنید.

دوست دارم نقاشی بکشم اما نمیتونم...

فرقی نمیکنه مخاطب درباره ی چه علم و حرفه ای داره صحبت میکنه. اگر احساس کنم که داره با ذوق درباره اش حرف میزنه و قصدش اینه که به زبون ساده درباره ی تجربه اش و لذتی که از کارش میبره صحبت کنه، ترغیب میشم که به حرفش توجه کنم. شاید حتی ترغیب شم چیزای بیشتری درباره ی رشته و صحبتش بخونم و یاد بگیرم. شاید حتی ترغیب شم کار خودمو متوقف کنم و برم سراغ حرفه و رشته ی اون شخص. در واقع چیزی که من رو به وجد آورد یا ترغیب کرد تا سراغ رشته ی اون شخص برم، نه خوده رشته یا موضوع بوده، شاید پیش از این بار ها از زبون بقیه درباره ی اون رشته چیزایی شنیده بودم، اما اون شخص، طوری از رشته و حرفه اش حرف میزنه که به نظر میرسه صرفا یه کار روتین و خسته کننده و فوق العاده استخون خرد کن نیست، که حتی میشه ازش لذت هم برد.

این پروسه رو ممکنه بار ها درباره ی هنر دیده باشیم. به نظر میاد هنرمندا لذت زیادی رو دارن تجربه میکنن و ممکنه موقع دیدن کار و حرفا و دیدن روحیاتشون حسرت بخوریم که چرا پیگیر یه رشته ی هنری نشدیم یا بهتره که به زودی یه هنر رو شروع کنیم و کارای خفنی رو ارائه بدیم.

خب من با این که مبتدی محسوب میشم و خیلی وقت نیست که نقاشی میکشم، خیلی ها رو دیدم که با دیدن وضعیت و نقاشیا و کلا نمای زندگیم دوست دارن نقاشی بکشن یا درباره ی این میگن که دوست داشتن هنر بخونن ولی تصمیم گرفتن برن یه رشته ی دیگه و میخواستن در کنارش هنر رو ادامه بدن و الانم منتظرن که کنکور بدن یا دانشگاهشون تموم شه و برن سراغ نقاشی. تقریبا هر ماه چنین داستانی رو از زبون آدمای مختلف میشنوم و خب نمیتونم حرفمو بهشون بگم. اول این که باهاشون اینقدر صمیمیت ندارم که حرفمو بزنم دوم این که حوصله ی شنیدن نطق طولانی منو ندارن.

اول بگم که تنها نقطه عطف زندگیمو نقاشی میدونم. یعنی زمانی که قید همه چیز رو زدم و صرفا پیگیر نقاشی شدم. زمانی که حس میکردم رشته و درس و هدفایی که پیگیرشون هستم دارن فقط عصبی و فرسوده و مریضم میکنن و حتی فرصتی برای آسوده بودن و لذت بردن از زندگی ندارم.
استرس زیاد نمیذاشت تمرکزی داشته باشم و ساعت ها یه کتاب رو میخوندم،بدون این که بفهمم دارم چی میخونم، نمیتونستم بخوابم و اگر هم میخوابیدم بعد از مدتی طولانی و در حالی بود که از استرس و نگرانی مچاله شده بودم و دیگه به خاطر عصبی بودن و نگران بودن به جمیع دارو های محلی و شیمیایی و شربت معده متوسل شده بودم.

حتی الان که چند سالی از اون دوره میگذره، اگر فکر کردن به نقاشی رو کنار بذارم، دوباره توی همون چرخه ی باطل و نکبت بار میوفتم. این بین، نقاشی آزاد ترین پروسه ای بود که میتونستم خودم رو درگیرش کنم.
همیشه میگم که پروسه ی نقاشی، ماکت و خلاصه شده ی پروسه ی خلقت هست و آزاد تر از هر هنری میشه به آفرینش پرداخت و از طرفی میتونه پایه ی به وجود اومدن و گسترش پیدا کردن هنر های دیگه و حتی علم بشه.

اگر وسیله های نقاشی رو تهیه کردید، یا اگر گاها چیزهایی رو بی هدف میکشید، نشون میده که جایی درون خودتون احساس کردید که به نقاشی نیاز دارید. در کنارش ممکنه ترس هایی وجود داشته باشه که موقتا ادم رو متوقف کنه. مخصوصا وقتی نقاشی ها رو جاهای مختلفی ارائه بدی، مخاطباش بیشتر بشن یا مثلا توی نت و شبکه های احتماعی اشتراکشون بذاریم.

من هنوز هم ترسای زیادی دارم که گاها فکر کردن بهشون از نقاشی ناامیدم میکنه، ولی اون ترسایی که بهشون غلبه کردم هم برام به اندازه ی یاد گرفتن تکنیکای نقاشی مهم و باارزش هستن.

اولین ترسی که داشتم ترس از مصرف بود. مصرف وسایل نقاشی. فکر این که دارم وسایل رو حروم میکنم، هزینه ی اضافی درست میکنم و حقیقتا لیاقت استفاده از این وسایل رو ندارم. با این که شاید ارزون ترین وسایل

ممکن رو میخریدم ولی خب آدمیه دیگه... خب شما وقتی برای بیماریتون دارو میخرید عذاب وجدان میگیرید؟ یا وقتی که نفس میکشید احساس عذاب وجدان دارید که صرفا دارید اکسیژن حروم میکنید؟ یا بعضی وقتا، وقتی به زنده بودنتون فکر میکنید احساس میکنید جای دیگران تنگ شده و حضور شما بی فایده است؟ راستش من هر بار به اون دغدغه ی اول یعنی مصرف متریال فکر میکردم، پشت بندش این فکرها توی ذهنم میومد. من فکر میکنم نقاشی باعث کمک به روانم میشه و اگر روانم سالم باشه میتونه به سلامت جسم و زندگیم هم کمک کنه. و هر وقت اون سوال اول توی ذهنم میاد، به خودم یاد آور میشم که اگر بخوام به این دغدغه توجه کنم، نهایتا تا چند ساعت دیگه ذهنم فقط ایده ی خودکشی رو مطرح میکنه.

ترس دومم، واکنش بقیه بود. حالا چه خونواده و دوستای نزدیکم، چه ترس از واکنش یه استاد یا دانشجوی رشته ی هنر که ممکنه توی نت، چشمش به طرحم یا حرفام بیوفته. و یه احساس حقارت داشتم بابت این که دارم سرخود و بدون آموزش و استاد، نقاشی میکشم و اونا افرادی هستن که به صورت آکادمیک هنر رو یاد گرفتن و توی نگاه اول خیلی از ایرادات رو میفهمن. چیزایی که حالا حالا که شناختی ازشون پیدا نمیکنم. فکر میکنم این مشکل میتونه برای هر نقاشی، توی هر سطحی پیش بیاد. اصلا کار هنری هر چقدر غول و خفن تر باشه، وقتی که منتشر بشه بیشتر نقد میشه. اصلا کار یه عده نقد کردن و ایراد گرفتنه. نقاد هم نیازی نیست که ملایم و لطیف عمل کنه که خدشه ای به روان شما نرسه، چون قصدش از بین بردن ایرادات در طولانی مدته. چون زشتی رو درک میکنه و میخواد که بهترین

ها، توی رقابت، به حقشون برسن. درخت یا علف هرز حتی اگر به حرف بیاد و خواهش کنه که از بریدنش دست بکشن، باز هم تبر به کار خودش ادامه میده، چون قصدش رحم کردن و مدارا نیست، قصدش از بین بردنه.

در ضمن نکته ی دیگه ای که هست، در بهترین حالت میتونیم جوری وانمود کنیم که نیازی به نقد نداریم و صرفا میخوایم برای دل خودمون کاری رو انجام بدیم. کاری که دوست داریم. با این حال به نظرم اگر ذات نقد رو بشناسیم، نه فقط حرفای بقیه اذیتمون نمیکنه، که میتونیم خیلی خوب، نقدای سازنده رو بشناسیم و بقیه رو به حال خودشون بذاریم. در ضمن هر آدمی که پیگیر حرفه و رشته و هنر خاصی هست، حداقل یک بار تجربه کرده که آدمایی پیدا میشن که در کمال وقاحت، بدون این که کوچکترین چیزی درباره ی کیفیات یه رشته یا حرفه بدونن درباره اش اظهار نظرایی میکنن که تن بزرگای اون رشته توی گور میلرزه. و خب به نظرم این جور آدما پیدا میشن تا به ما زشتی اظهار نظر بیخود رو یادآور شن و جلوی تکرار شدن این رفتارا رو توی شخصیت ما بگیرن.

هنوز هم گاهی پیش میاد که به وسایل نقاشی خیره میشم و حس میکنم که علاقه دارم نقاشی بکشم اما نمیدونم باید کدوم وسیله رو اول بردارم، باید چی بکشم و چطور شروع کنم. و فارغ از هر توصیه و تئوری و متودی، فقط به دغدغه یا آرزویی که به روانم غلبه کرده فکر میکنم و سعی میکنم با نقاشی ابرازش کنم.

درباره ی اهمیت دفتر طراحی

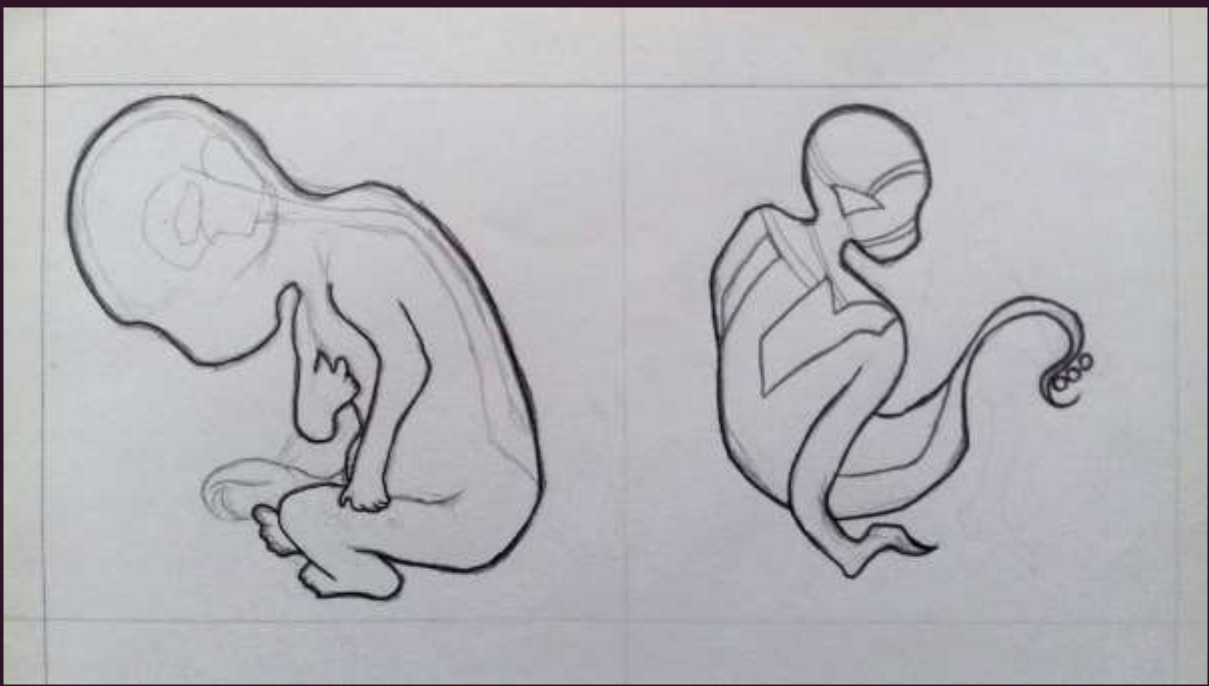
اگر یه طراح باشید، فارغ از این که درباره ی چه موضوعی طراحی میکنید، احتمالا یه دفتر طراحی دارید که همه جا با شماست، یا طراحایی رو دیدید که یه دفتر طراحی همراه دارن و از فرصتای مختلف، چه از روی مدل های واقعی و زنده چه تخیلات خودشون برای طراحی استفاده میکنن.

در ادامه میدونید که برای یادگرفتن طراحی و نقاشی، دیدن این پیش طرح ها و کارای نصفه و نیمه، مفید تر از یه طرح کامل و پرداخت شده است. من طراح حرفه ای محسوب نمیشم اما حدودا یه سالی هست که پیش طرحامو به صورت جداگونه آرشیو میکنم. چون کم کم احساس کردم که تصاویری که به ذهنم میاد بیشتر شدن و فقط مختص زمانی نیستن که پشت میز و درگیر وسایل نقاشی هستم. تا قبل از این، معمولا روزی یه ایده داشتم که خیلی ساده و خلاصه بود و روی کاغذ طراحی و رنگ امیزی میکردم.

چالش من ساخت آناتومی و فضایی انتزاعی و فانتزی هست که تا جای ممکن خلاصه و مینیمال باشه و از طرفی بتونه احساسات درونی مثل تنهایی، تعلیق، معصومیت و عشق رو نشون بده. هیچ وقت احساس نکردم

که نیازه چهره شون رو بکشم و سعی دارم آناتومی رو شبیه کودکان نشون بدم با لباس های ساده.

این ها چند تا از پیش طرحایی هستن که کشیدنشون تبدیل به یه کار روزمره شده. معمولا از بینشون اون هایی که به نظرم بهتر هستن رو انتخاب میکنم و با گواش و آبرنگ یا ابزارای دیجیتال، تبدیل به یه نقاشی کامل میکنم:







شناخت و گسترش خطوط در طراحی

کاغذ سفید برام حالتی اشباع شده داره. گاهی برای طراحی شخصیتای فانتزی، همون کاغذ های سفید رو با گواش یا آبرنگ سیاه میکنم و با مداد معمولی طرحم رو میکشم و با گواش سفید یا رنگ های روشن کنتراستشون رو زیاد میکنم.

برام خیلی جالبه که دغدغه هام برای انتخاب متریال هم قاطی خواب هام میشه. حس میکنم توی خواب به طور آزمایشی از وسایلی استفاده میکنم که توی واقعیت هنوز تهیه شون نکردم و شک دارم که برای خریدنشون اقدام کنم یا نه.

دیشب توی خواب داشتم با یه مداد با ارزش که رنگ دانه ی قوی ای داشت و به رنگ سفید بود، روی این کاغذ های مشکی طراحی میکردم. حس میکردم کارم راحت تر پیش میره و دیگه نیازی نیست که با قلمو و رنگ، طرحای ماتی که با مداد کشیده بودم رو پررنگ و واضح کنم.

قبلا تا این حد روی طراحی ها وسواس نداشتم و خیلی کم اصلا طراحی میکردم. ولی الان اصرار دارم که طراحی رو جداگونه یا به صورت عکس یا روی کاغذ نگه دارم. چون بیشتر درباره شون فکر میکنم و وقت میذارم و

وقتی رنگ بشه دیگه جزئیاتش مشخص نیست و بعدا که بهشون نگاه کنم نمیفهمم چه تفاوتی بینشون بوده و اصلا چطور کشیده شدن.

اگر به جای گواش، از مدادای با کیفیت تر برای طراحی استفاده کنم، کار ظریف تر میشه چون عملا همون خطوط ظریف اولیه رو میتونم بکشم، در حالی که با گواش و قلمو های نه چندان ظریفی که دارم این کار چندان ممکن نیست.

این طرح با مدادای با کیفیت نیست. طرح اولیه اش با یه مداد رنگی مات کشیده شده و با برنامه های دیجیتال، کنتراست و وضوحش رو زیاد کردم و خطوطش رو پر رنگ کردم:



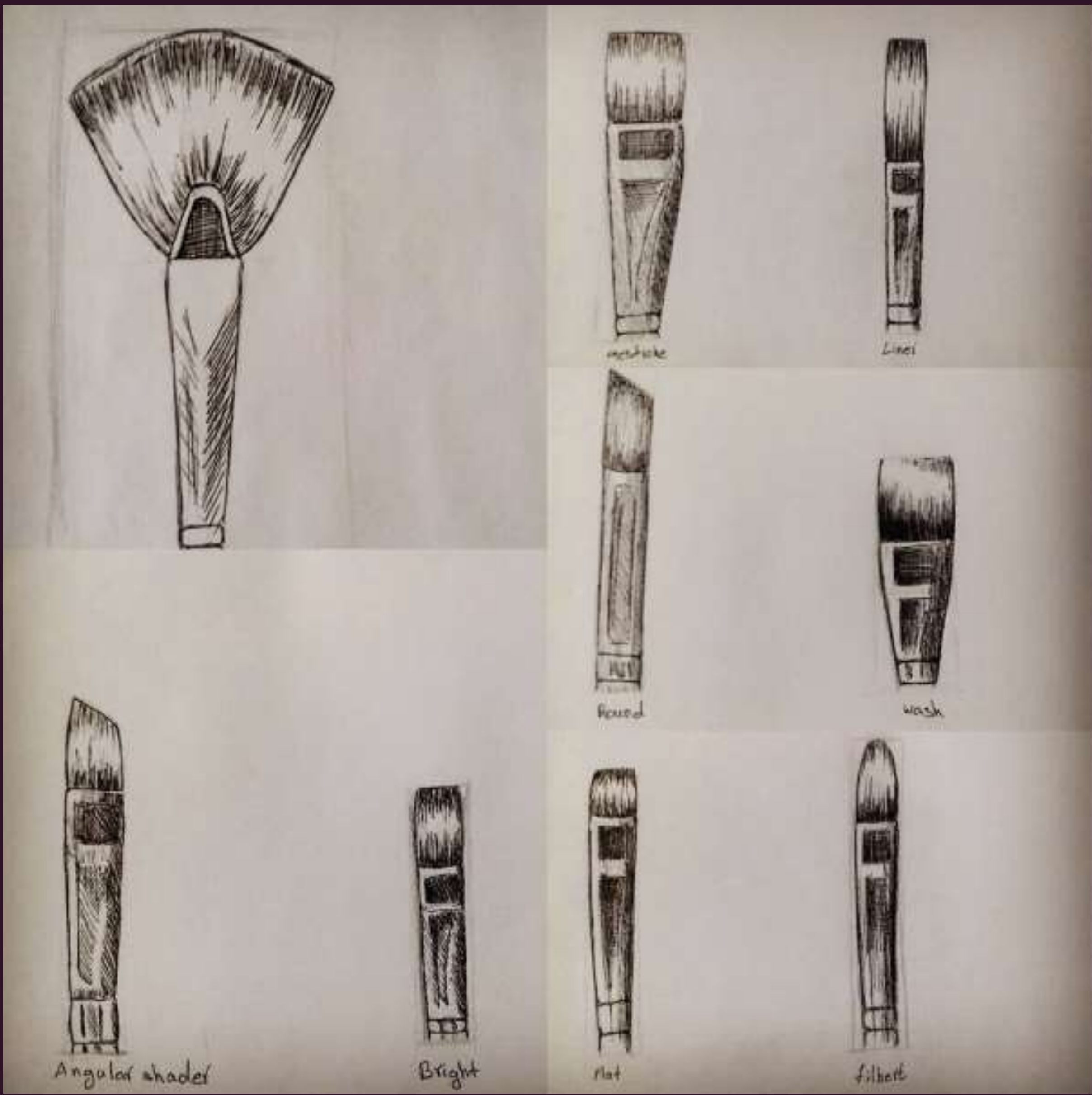
در حالی که این طرح با گواش وضوح پیدا کرده و بیشتر خطوط از بین رفتن و دیگه ظرافت اولیه رو نداره:



فکر میکنم که بیشتر دوست دارم روی خطوط کار کنم و دیگه مثل گذشته همون اول کار سراغ رنگ ها نمیرم. نا خودآگاه سعی دارم از خطوطی که براشون وقت گذاشتم حمایت کنم و گسترششون بدم. اگر قرار باشه روی زمینه ی مشکی کار طراحی رو ادامه بدم، باید ابزارم رو تغییر بدم. چون با مداد های معمولی، نمیتونم همه ی خطوط رو حفظ کنم. حتی با برنامه های دیجیتال هم نمیتونم این خطوط رو به طور کامل وضوح ببخشم.

توی این مدت، بیشتر طرح ها رو با مداد معمولی و روی کاغذ سفید کشیدم. در حالی که زمینه ی بیشتر کارام قراره مشکی بشه و وقتی روی زمینه ی سفید کار میکنم پروسه ی طولانی تری طی میشه تا تبدیل به نقاشی کاملی بشه.

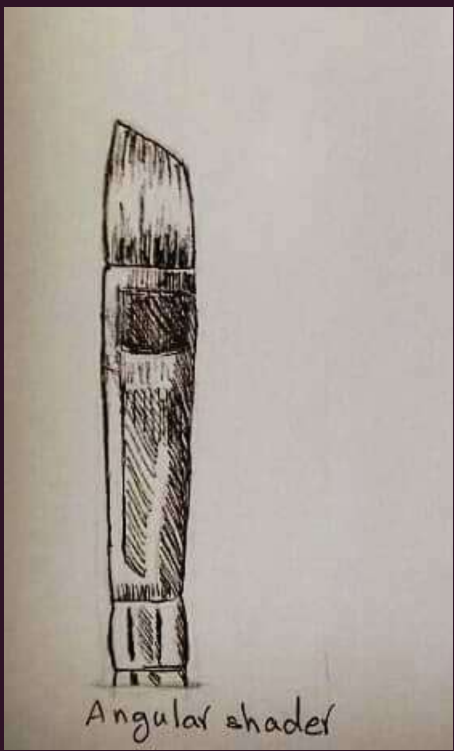
شناخت قلمو های نقاشی



چند وقت پیش یه بسته قلموی گرد درجه هفت چینی خریدم که پشت بسته اش، قلموهای رایج رو تصویرگری کرده بود و توضیحاتی درباره شون نوشته بود. منم به نوبه ی خودم این طرحا رو از نو توی دفترم کشیدم و سعی کردم توضیحاتش رو بخونم. تا الان تنها از قلموهای تخت و گرد معمولی استفاده کردم و از کم و کیف قلموهایی که فیزیک و آناتومی پیچیده تر یا متفاوت تری دارن چیزی نمیدونم. در واقع هر چی دیدم به لطف ویدیو های نقاشی بوده و تا حالا از خیلی هاشون استفاده ای نکردم.

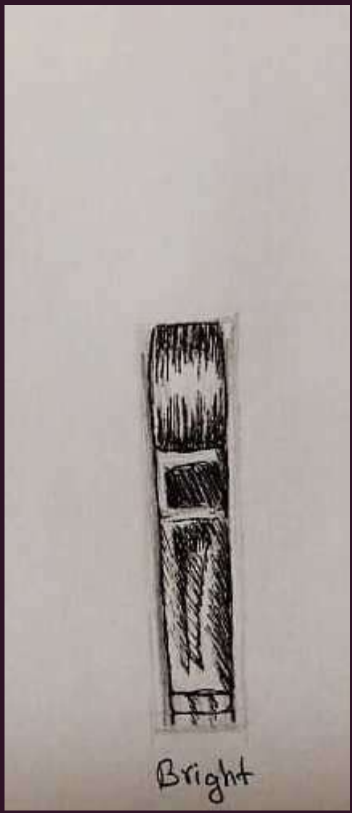
این مطلب الهام گرفته از توضیحات همین چارت و چیزایی هست که به طور پراکنده دیدم یا خوندم.

هدفم از یاد گرفتن قابلیت ها و اناتومی قلمو ها اینه که کم کم بتونم قلموهای مورد نیازم رو درست کنم و با وسایل متفاوت تری، بافت های متفاوت تری رو حین نقاشی و رنگ آمیزی درست کنم.



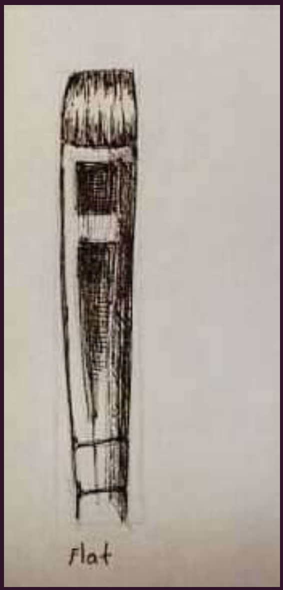
توی وب فارسی، این قلمو رو معمولا قلموی سرکج ترجمه کردن. نمونه ی تغییر یافته ای از قلموی تخت که یه اهرم دوم به صورت زاویه ای که روی الیافش ایجاد شده. این ویژگی به شما کمک میکنه تا توی انحنا بخشیدن یا سایه زدن حواشی و نواحی ظریف، آزادانه تر عمل کنید. آزادی ای که این

قلمو برای تغییر زاویه به شما میده، فرصت خوبی رو برای رنگ آمیزی و ایجاد بافت های متنوع و حرکت آزاد تر حین رنگ آمیزی ایجاد میکنه.

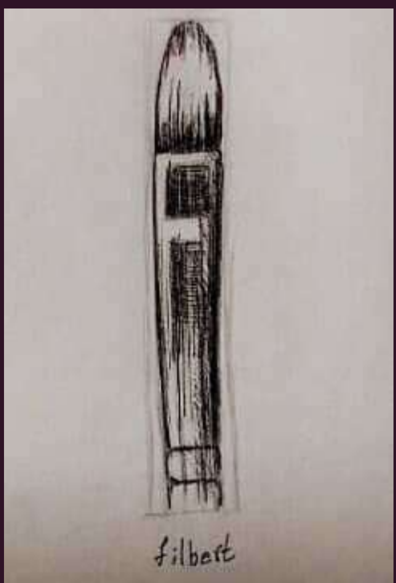


این قلمو هم نمونه ای از قلمو های سر تخت هست که موهای کوتاهی داره. معادلی که براش به کار میبرن میتونه همون قلموی سر تخت ساده یا قلموی چابک باشه. این قلمو بافت زیادی نداره و اصولا برای خطوط و بافتی به کار نمیره که نیاز باشه حتما رنگ زیادی رو بمکه و نگه داره. با این قلمو میشه ضربه های کوتاه و کنترل شده ای رو انجام داد و خطوطی با رنگ دانه ی زیاد یا کم رو در لحظه و به طور متوالی ایجاد کرد. از این قلمو برای رنگ برداری جزئی هم میتونید استفاده کنید. این خاصیت رنگ برداری توی کار با آبرنگ اهمیت بیشتری پیدا میکنه. چون توی نقاشی آبرنگ، امکان

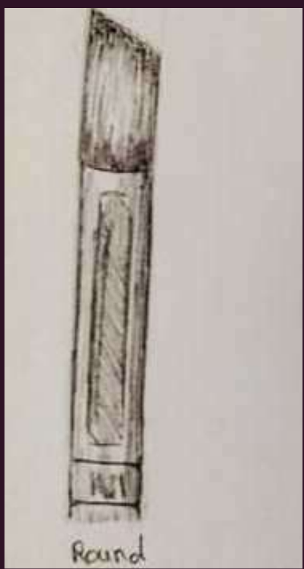
اشتباه کمتره و سعی داریم لایه های کمتری رو درست کنیم و طرح، بی نقص و تمیز به نظر برسه.



قلموی تخت، بدون پسوند یا پیشوند. قلموی تخت، بافت زخیم و سنگین تری نسبت به مدل های دیگه ی قلموی تخت داره. این قلمو بیشتر برای ضربه ها و بافت هایی که باید در سطح وسیع اعمال بشن کاربرد داره.
قلموی تخت در حواشی کار و زاویه ها یا برای کشیدن بافت هایی در سطح وسیع و با حجم زیاد رنگ کاربرد داره.

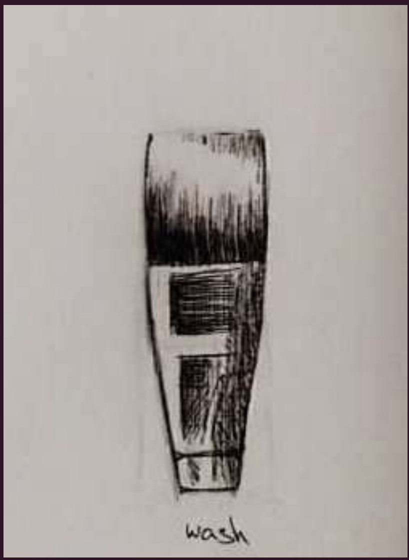


این قلمو رو تا جایی که دیدم به اسم همین فیلبرت معامله و استفاده میکنن یا قلموی زبان گربه ای که به نظرم توصیف خیلی خوبی درباره ی فیزیکشه. این قلمو هم نمونه ی تغییر یافته ای از قلموی تخته که برای محو کردت خطوط قوی یا با رنگ دانه ی بالا، زمانی که هنوز خطوط خشک نشدن کاربرد داره. این قلمو به خاطر بافتی که داره به شما اجازه میده تا در حالت مرطوب هم ازش برای ایجاد بافت های متفاوت استفاده کنید. این قلمو به جای گوشه های تند قلموی تخت، گوشه های منحنی شکل داره که باعث میشه بافت ها، خطوط ظریف و نرم و منحنی شکلی رو به راحتی ایجاد کنید.



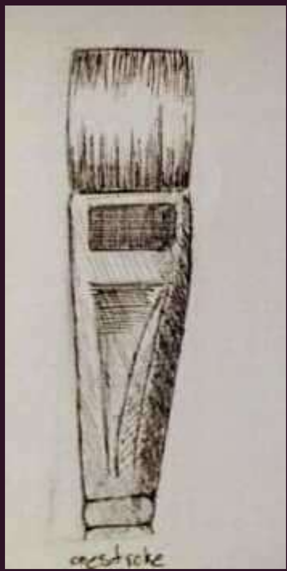
این قلموی گرد با این قلموی گرد رایجی که میشناسیم کمی فرق داره. این قلمو به صورت استوانه است و بافت ها در انتها به یه مرکز ختم نمیشن. در واقع ترکیبی از زاویه های قلموی تخت و قلمو های گرد رایجه. این نوع از قلمو، قابلیت جذب بالایی داره و برای محو کردن یا برداشتن رنگ دانه و آب اضافه ی نقاشی میتونه استفاده بشه. از زاویه ی بالایی این قلمو هم

میشه برای کشیدن خطوط باریک و طولانی استفاده کرد. در واقع شما میتونید حجم زیادی از رنگ رو توی این قلمو نگه دارید و مدام حین کشیدن خطوط، قلمو رو از روی کاغذ بلند نکنید. پس این قلمو یه قلموی چند کاره است که هم برای ترسیم و مشخص کردن خطوط اولیه و اصلی و هم برای ترسیم جزئیات و کنترل خطوط باریک میتونه کاربرد داشته باشه.

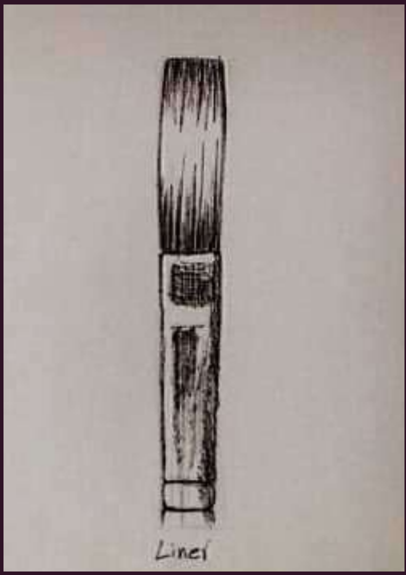


این قلمو همینطور که از ظاهرش مشخصه، از دسته ی قلمو های تخته.

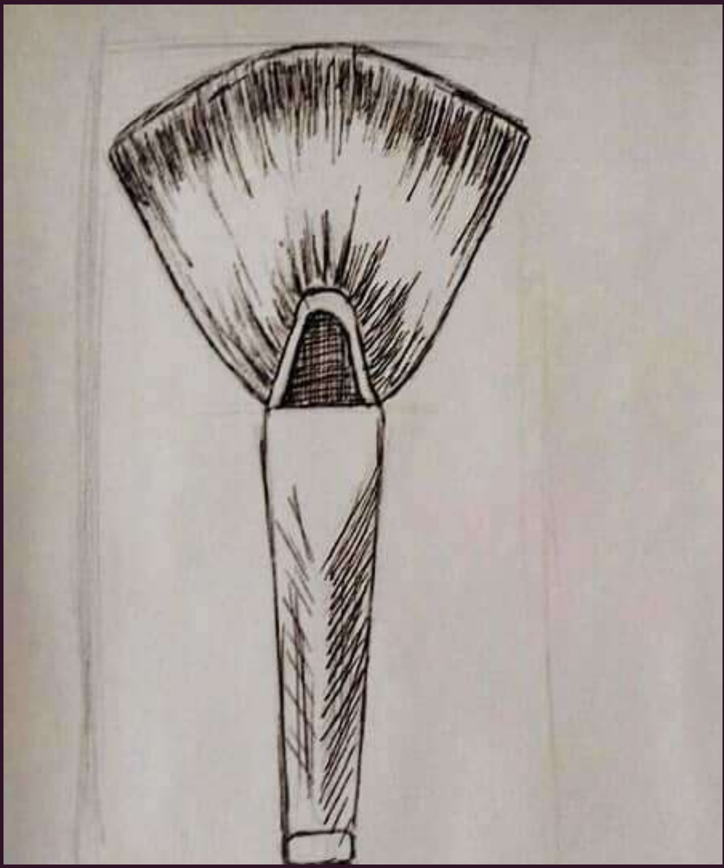
قلموی واش یا رنگبر، هم برای برداشتن یکدست رنگ و آب اضافه ی روی نقاشی استفاده میشه، هم میشه به کمکش سطوح وسیع رو به طور یکدست و نازک رنگ آمیزی کرد. این قلمو بافت آزاد و زیادی داره و میتونه تسلسل و توالی رو برای رنگ امیزی یکدست ایجاد کنه. این ویژگی، موقع نقاشی با آبرنگ اهمیت زیادی پیدا میکنه. معمولا زیر سازی ها و رنگ امیزی اولیه ی آبرنگ با این قلمو انجام میشه.



این قلمو رو میشه قلموی تک ضرب ترجمه کرد و برای نقاشی های تک ضربی هم استفاده میشه. مثل بعضی گلکاری ها که گلبرگ ها و برگ ها رو صرفا با یک حرکت قلمو ترسیم میکنن. اگر ویدیوی نقاشی های تک ضربه ای رو دیده باشید متوجه شدید که نقاش، ممکنه قلمو رو یه بار توی یک رنگ بزنه یا یک سر قلمو رو زرد و طرف دیگه رو بنفش کنه و گلبرگ رو بدون برداشتن قلمو و صرفا با موج دادن یا فشردن گوشه ای از قلمو، یکباره ترسیم کنه. این قلمو برای ترکیب حجمی از رنگ، صرفا با یک ضرب و ایجاد بافت های جدید و متفاوت مورد استفاده قرار میگیره. از این قلمو میشه هم برای نقاشی های سبک و ظریف مثل نقاشی آبرنگی هم برای ترکیب رنگ های خمیری و با حجم زیاد مثل رنگ روغن استفاده کرد، و به خاطر بافت تخت این قلمو، میشه بافت های یکدست و وسیع رو به زوایا و انحنای ظریف و باریک منتهی کرد.



این قلمو با قلموی لاینر یا **rigger** اصولا متفاوته. قلموی خط کشی یا لاینری که بیشتر هم شناخته شده، تغییر یافته ی قلمو های گرده و این قلمو تغییر یافته ای از قلمو های تخت. با هر دوی این قلمو ها میشه خطوط باریک رو ممتد و ادامه دار کشید، بدون این که نیازی باشه تا قلمو رو از روی بوم یا کاغذ بردارید، چون این قلمو به خاطر بافت زیاد و طولانیش، میتونه رنگ زیادی رو نگه داره. این قلمو برای کشیدن خطوط مستقیم و صاف و طولانی در ابعاد ظریف کاربرد داره، علاوه بر همه این ها به شما کمک میکنه تا خطوط تداوم پیدا کنن. این قلمو برای کشیدن جزئیاتی مثل سبزه ها و شاخ و برگ و درختان کاربردی هست.



و در نهایت قلموی فن یا بادبزنی. وقتی این قلمو بافت زیادی داشته باشه و انحناش تخت نباشه، کاربرد قلموی محو کن رو پیدا میکنه. چیزی شبیه به قلمو های آرایشی که برای کرم پودر و رژ گونه استفاده میشه. نمونه های باریک این قلمو که ظریف تر هستن، بیشتر برای کشیدن گیاهان و درختان و بوته ها استفاده میشه. نمونه ی بافت های خاصی که میشه با این قلمو ایجاد کرد رو احتمالا توی ویدیو های باب راس زیاد دیدید . قلموی بادبزنی همچنین برای ترکیب یکدست و خالص رنگ ها کاربردی هست.

در نهایت بگم که این ها فقط چند تا شکل ابتدایی قلمو هستن و قلمو ها و کلا ابزارای جانبی که به ما کمک میکنن که رنگ رو روی بوم یا صفحه ی نقاشی بکشیم بی نهایت متنوع هستن. این قلمو ها فقط سرعت کار رو

بیشتر میکنن. کاربری ای که با توجه به آناتومی دست و فیزیک خودشون پیدا کردن میتونه مدام تغییر کنه و اشکال بهتر و کاربردی تری پیدا کنه و به این معنی نیست که بدون داشتن این قلمو ها قادر نیستید یه نقاشی خوب بکشید. از طرفی اگر کنجکاو هستید که کاربرد های متنوع این قلمو ها رو کشف کنید نیازی نیست که حتما پیش زمینه ی قوی ای داشته باشید. اون ها رو به خاطر علاقه و ذوقتون تهیه کنید و بدون ترس استفاده کنید. متوجه میشید که حین کار، بافت های مختلفی که به خاطرش خلق شدن رو درک میکنید.